

یکدیگر باشند شبیه هم گفته نشوند و اگر مشترک باشند تشبیه
باطل گردد چه تشبیه در دو چیز متغایر واقع شود و تغایر یا بحقیقت بود
یا به نعت و در صورت انجا و در چیز در حقیقت و نعت تغایر باقی
نمی ماند و اگر یک پارچه سرخ در دو حصه برابر کرده یکی را با دیگری
مشبیه سازند و گویند که این سرخ مثل آن سرخ است تشبیه
صحیح نباشد چه تشبیه افاده غرض نماید و در مقام هیچ گونه غرض
قائل متعلق نیست مثلا کسی گوید که زید مثل یوسف است و چه تشبیه
حسن است پس یوسف در حسین که نعت است با هم شریک اند و در حقیقت
هم مساوی در این صورت اتحاد یوسف و زید معلوم می شود تغایر نمی ماند
مخلاف اینکه زید مثل ماه است چه حقیقت ماه و رای حقیقت زید است
گوئیم که در اینجا بالا است چه در اصل تشبیه زید بحقیقت است که تشبیه

تشبیه به مهر و ماه است با سعد یعنی زید چون مهر و ماه است و همیشه
 بیوسف کرده که عین مهر و ماه بود و اینجا حقیقت یوسف ازین
 سبب که عین ستاره بود غیر حقیقت زید است که انسانی باشد
 چیزی غنیت فرضی باشد و با وصف فرضی تغایر در دو چیز که عین
 یکدیگر باشند تشبیه درست است ایضا اعتبارات را درین امور دخل
 بسیار است و **وَ لَوْ لَا الْأَعْيَارُ لَبَطَلَّتْ الْحِكْمَةُ**
 و تشبیه چیزی به چیزی که از جنس تشبیه بود پر معیوب و لا طایل باشد
 مانند تشبیهی که درین مصرع است **ع یا سمن چون گل درین در**
 بستان شکفت حاصل که تشبیه را از مشبه و مشبه و و به تشبیه
 و حرف تشبیه و بیان غرض تشبیه کنیز باشد خواه مقدر و محذوف
 کرد خواه مذکور خود مشبه آنچه آن را به چیزی مشابه سازند و تشبیه

لفظ بعینه بمبالغه حرف تشبیه می کرد و لیکن در وضع با سینه را
بخلاف انجانان بانان و فیل با فیل و باس با باس و خان
با خان چه انجا بعینه برای مبالغه نماید مثال روی ان افت جان
بعینه ماه است این جمله برای در وضع است و این کرده نان بعینه
کرده نان و فیل زید بعینه فیل و این با سس سرخ بعینه ان با سس
سرخ و طعام امزوره بعینه طعام دیروزه هرگز در وضع باشد
چه عادت نیست که این چیز را تا نسبت تا وی من جمیع
الوجه متحقق نباشد یکی را عین دیگری خوانند و تشبیه نه
بستان سراسی امیر یا کوثر و میوه باغ با فوا که طوبی از جهت فرض
تغایر است و حقیقت کوثر و نهر و نیا و فوا که طوبی و میوه روی زمین
و ازین عبارت که زید چون یوسف است مراد زید چون یوسف

که ماه شهوت و قوی تر در روشنی از چهره اوست و مرکز دست
 نه است که روی این بری چهره کویا این زید است در صفا چو این زید
 مشهور و قوی تر از چهره و سیر ایدان نیست با اینکه ماه در روشنی
 چون روی و ختر چهارده ساله است و گاهی در تشبیه وجه
 بیان نکنند مثال رویش ~~چون~~ و این نیکوتر از اول بود و آنچه
 در این وجه سببه مذکور کنند آن را تشبیه مفصل مانند اول محمل
 و هر چه در آن حرف سببه باشد اسمش هر کویا است و لام مسل
 و بیشتر تشبیه به وجه سببه حس باشند و مثال آن گذشت و عقل
 چون تشبیه علم بحیات و جهل بموت و وجه سببه علم و حیات بقای نام
 در دنیا است و در جهل و موت فقدان نام و اگر تشبیه و مشربیه حس
 باشند وجه سببه اعم است از آنکه عقلی باشد یا حسی مانند

بچیزی باشد که مشبه را بان ترقی و پند و وجه شبه ان بود که تشبیه
بی وجود ان درست نیاید و آن مشترک بودن امری است در دو
چیز خواه حقیقت بود خواه نعت و حرف تشبیه آن که دلالت هر
تأثر نماید بر مشارکت دو چیز در یک امر و غرض تشبیه ان بود
که تشبیه برای آن باشد رخ ان افقت دوران در روگفتنی
مانند ماه است رخ مشبه ماه مشبه به روگفتنی و وجه تشبه مانند حرف
تشبیه غرض ترقی معقوق این پنج چیز را ارکان تشبیه نامند
و حرف تشبیه سوای مانند در فارسی بسیار است مثل و چون
و گویا و گوگفتنی و تو گویی و همچو و کان بری و پنداری و پنداشتنی
و هر چه مثل آنها و مشبه به باید که از مشبه مشهور تر و قوی تر باشد
اینکه ضعیف تر و مخفی تر چه تشبیه روی کسی باه ازین جهت است

که ماه مشبه

نیز آنکه او است که پیش ازین بود و من قتل قتیلاً فله سلبه

تیز قبیل با سعد شمال زیاده استقبال این مولود یا این فاضل چه کتاب

می خواند یا کجا درس میگردد و فاضل را با درس گرفتن چهار این جا

اطلاق فاضل بر طالب علم از روی مجازت یعنی روزی فاضل

خواهد شد و اطلاق مولود بر فاضل زاده بی علم از قبیل مجاز یا ضامن ^{قدس}

و اما مرسل چند قسم بود یکی سبب را بجای مسبب ذکر کردن

مانند اینکه در افتاب نشستم یعنی در کرمایا یا العکس مانند روز

بر آمد یعنی افتاب بر آمد و عام را بجای خاص آوردن چون اطلاق

ثوب بر قبا ثوب عام است و قبا خاص بل ثوبی بجای بل قبا می

روا بود یا بالعکس مانند گل من هیچ خبر از بلبل خود ندارد یعنی معشوق

من هیچ خبر از عاشق خود ندارد گل خاص است و معشوق عام و همچنین

استاد من چون خضر علیہ السلام است و چه شبیه درین جا هدایت
بود که امر است عقلی و مثال و چه شبیه حس کیفت اندوا که مسطحه
و مسطحه به عقلی با سوز و چه شبیه هم عقلی با حس ممکن است
واقف نام تشبیه از روی تعدد نام زیاده ازین است درین جا ذکر
ان واجب نبود اما مجاز لفظی را گویند که از معنی موضوع به معنی
دیگر استعمال نمایند لیکن گاهی به معنی اول و گاهی به معنی دیگر
متعمل کرد و بخلاف منقول که در آن ترک معنی اول کنند
و مجاز سه قسم بود مایثوئل اکثیده و مرسل و شتمل و تشبیه
اما مائوئل اطلاق لفظ بود بقرینه زمانه ماضی و مستقبل یا در
باضاقت چیزی بچیزی مثال زمانه ماضی این مرده نمی دانم
کی مرده مرده نمی میرد مگر زنده پس اطلاق مردن بر مرده نظر

بنزاعه حیات

نمایند مثل اگر از تیغ اجل جان بروم چندکام دیگر صرف اوقات
 در خدمت شریف خواهم کرد اجل را در فتنه جلا و قرار داده
 چون کمال جلا و سر بریدن است و اگر سر بریدن تیغ تیغ را از جلا و
 مستعار نموده با اجل داده و گاهی آنچه شایان مشبه است در
 بنامت کنند چون نرگس سرده سا نرگس با سرده چه کار میکند
 در اینجا معنی لفظ نرگس چشم محبوب است استعاره بمعنی طلب
 چیزی بعاریت باشد و مستعار چیزی بود که بعاریت خواسته
 باشد پس مشبه را مستعار که و مشبه را مستعار منزه و لفظ را
 مستعار گویند لفظ نرگس از گل نرگس معنی اوست مستعار گردیده
 از گل برای چشم با برهدا مستعار منزه گل نرگس است که مشبه
 به باشد و مستعار که چشم محبوب است که مشبه بود اما کیدان بود

ببیل خاصیت و عارضت عام و طرف بجای منظر و ف ارند چون
استعمال قاروره که همیشه است بمعنی بول یا بالعکس مثل کلاب
در حوره بگذارند یعنی شبیه کلاب بگذارند و ذکر کل بجای جز مثل
خانه من افتاد بجای دیوار خانه من افتاد دیوار خبر بود و خانه
کل یا بالعکس چون چراغ یارید چراغ در اصل یک جز بود و در جای
مراد قائل بیات مجموع است که چراغ و روغن و قتیله روشن باشد
و یکرقم مجاز مرسل بسیار است و مشتمل بر تشبیه که انرا استعاره
گویند چند نوع بود یا مشبه را تنها ذکر کنند مانند ذکر کس یا بجای
بشم یا چشم یا مشبه است و ذکر مشبه به ازین قبیل است ماه در حمام
دیدم و خیری در مدرسه آمد یعنی محبوب را در حمام دیدم و جماعی
در مدرسه وارد شد یا مشبه را تنها ذکر کنند و کمال مشبه به در آن ثابت

نماند

به از همه و اشرف و اجلا ف و سگه‌ری و کوهای ایران صاحب
 زبان اند در وقت حرف زدن قله‌چی و مرزا ضایب هر دو برابرند
 و زبان هر دو سبزه است مگر بعضی اهل زبان مخرج بعضی حروف
 ندارند مانند هندیان و در هر فرق و هر صنف یافته می شود که بعضی
 مخرج را ندارند و بعضی مخرج قاف و همچنین در صورت لفظ کلمه از زبان
 اهل زبان بر می غلط باشد مانند خلطوم فیل بجای خرطوم قیل
 یا دینار بجای دیوار یا گامی و بامی بجای کار و بار یا دادانشین بجای
 نخلعل الشین یا گوی بجای شب و کلمه بجای قلم و نیز از شوامی در
 ایران خطا کرد و جوقا فیدارند هم سندها سعد و تصرفا یهان
 در الفاظ عربی بروضع خودشان و در الفاظ مهم بطریق عرب
 صحیح بود مثل فهمیدن و طلبیدن و بلنیدن و در الفاظ عربی و مانند

که مثال آن در طویل انجاء و کثیر الرما و گذشت و فرق از مجاز و کنایه
این است که در کنایه ذکر ملزوم بار آورده لازم بود مع خود اراده ملزوم

چه از کثیر الرما و همان دوست اراده کردن مع تصور نمودن

حاکم در خانه او شدند و هم چنین از طویل انجاء دور از قصد سخن

مع تصور در از می بند شمشیر بود و در مجاز ترک اراده ملزوم محوط

با بعد چون مودعی گفتن طالب علم را در کس خواندن لازم

فضیلت او فضیلت ملزوم در اینجا ذکر لازم می اراده ملزوم

با بعد موج هشتم در ذکر زبان فارسی می گویم که برای

شعر فارسی ایران و توران هر دو سند است و از تورانیان

زبان آذربایجان بهرست و اهل خراسان از اهل آذربایجان

بایجانان فصیح تر اند و شیرازیان به از خراسانیان و صفایان

متغیر نشود چه قدر اینان مالک این زبان نباشند و فصیحی فارسی
 سوا می شود گفتن درین صنف یافته نمیشوند لفظی چند مخصوص این
 زبان است که در شرحه بیانی که مقدّم است نباشند یافته نشود و همچنین
 بعضی روابط مانند کشکی و قشون و بلیکات و بلوکات و بیکار
 بیکای دورخانه و سیورغال و نبول و صیفه مضارع بجای ما فی جای
 مستقبل و کلدن ترومی گفته است و هر چه مثل این بوده است تقیم
 مرحوم و خدایا مرزبویام مونی و بزرگ بجای کلدن و کوچک کامی نزد
 و قدیم و کنگ و شلاق در و غم خان و بابا و مرد که و پسر و خورده چه
 و طفل کلدن و شفقار کلدن و علی قاپو وزن جابت چه خجی
 و منقد و تخم و گوگرد و شیخندی و ریش سبیل و تکلتو و تو شمال
 و قر شمال و جبل و زق و بید بی و خرس و خرگون و لفظ جناب

شکل دروزلف و ذریب و مزاکت و غیران در الفاظ فارسی و نیز
لغظی که چارث و عالی مرتبت استعمال نموده باشند بسیار است

باید که چه در اصل غارط بوده باشد یا در شاو موردون

طبع ایران اتفاق بر آن نمایند علی العموم متفرط بان اروادارند

معج انهم در بیان فرق اشعار متقدمین و متاخرین و نیز هندان

و اهل زبان بر صاحب خود مخفی مانند که روزمره ایران بعد شصت سال

متغیر گردد و در هر دوره سنین فصحا بهرگزند و تصرفات تازه

در آن بکار برند پس شعری که در آن روزمره حال است از زبان

قدما نیست و روزمره حال عبارت است از آنچه که مردم ایران وقت

حرف زدند استعمال کنند قدری در شجره الایمانی نوشته شد باقی

از مغل با بدیشینید رجوع به کتاب درین امر فایده ندارد و فارسی توران

متغیر نشود

توانند و طبعین و صد و شصت به معنی ستین از سبب
 رسم الخط تجاوز از اصل خود نموده چه در اصل طبعین ستین
 بتای فرشت و صد و صد بهین مهله و شصت شست بود اما فایده
 دوم تصحیح اطلاق است که صاحبان را با وصف شاعری و دانش
 پرورشی و مالکیت زبان خطا در اطلاق افتد و عجب تر آنکه

بعضی علماء را با وصف معلولت و الفاظ مشهوره همین حال
 روید تصحیح آن منحصر در تامل و مراد است لغت و نشر با خالی
 از تکلف آنچه خالی از تکلف نبود و قسمت یاب و جمع اهل زبان
 و ان لطف و اعلم باشد لیکن چه باید کرده در هند و اوج ندارد
 بلکه مشتیان این جا آن محاورات را از سبب عدم معرفت باها
 بوج شمارند و فهم آن نیز ندر و یاب و وضع اهل هند و از وضع اهل عبارات

تأثیر با تکلف

بی تقدیم آن به معنی صاحب و همچنین قبیله و ملازمان و خدام به
همین معنی و چک چانه و چیم می شود و اینها اول و بی تکلم آوردن منکره
و مخلص و استعمال داعی و راقم همین معنی و تکرار بود و است در آخر

سه فقره یا چهار فقره و ذکر را بعد از و در روز صبحه نویسی الفاظ
بندهی آوردن بشرط ورود در پنج اول الفارسی بخلاف الفاظیکه

هنرین در آن مقام ارشد هیچ وجه در تعلیم طریق تحریر و آن
مشمول است بر دو فایده و چند چیز ضروری اما فایده اول اینکه
اعتقاد باید کرد که هر لفظی که حرفی در آن ازین هشت حرف باشد
ان لفظ فارسی نبود بلکه عربی یعنی تا و صا و و صا و و طا و طا
و همین وقف و بعضی الفاظیکه یکی ازین حرف هشتگانه در آن
باشند و عربی نبود و باید دانست که ترکی خواهد بود پارسی نمی

تواند بود

او اختصار افروزی در ایران و توران و بی تکلف و با تکلف مگردند
 مثال بیت شب از مطرب که دل خوش بادوی را شنیدم نغمه
 جانسوزنی را اودین مقام مانع قافیه بود بیت زهی طالع
 ماور روزگار که پوری چنین پروردگار سپهر جامی پویند
 نداشت و این سوای نظم استعمال در فارسی نیافت و بعد
 از مصطلحات متأخرین ایران است و مجمع قافیه شررا نامند
 مثال زبک و ایران چار طرف بشتافتند و تیرهای خار او
 و زبانب مخالفان برنافتند قیامت در آن صوا قیام نمود
 مثال و یک یک نیکه به نیکه نمی دهد بنگاه نگاه بمن کرد و بیگاه
 و از بنگاه بیرون آمدیم مثال تکلف عبارت بطول فرار
 برج قافیه که نه فلک زینه بلای راه زمین بان می تواند شد برآمدند

خطوطی محاوره مقصود نیست بکدام امتیاز و سفارسی ایران
و توران چه هنرهای آنچه در کتاب یافتند بران عمل کردند
و در میان ایشان همین فارسی کتابی رایج است و اهل تصانیف
بفروغ و وزن و قافیه و نظم و بفرود شمع یا صنعتی از
بدایع یا بتفاهید بزرگی از گذشتگان یا از جهت عدم اجتماع فصحا
در آنوقت بر آنرا و اجتناب از لفظی و عبارتی و استعمال
نمودن چیزی دیگر بجای آن یا از سبب اقامت در اطراف
بیرون شهر یا کوهستان یا از منیرش با ترکان و بودن در بعضی
شهرها و جمع ایرانی و تورانی با سواد یا اختیار کردن ملازمت سلاطین
ترستان و تقلید روزمره های ایشان و بپرتکلف ساختن
به تدابیر نطولی عبارت و حذف نمودن بعضی روابط و الفاظ ایجاز

اواختفا

روزمرہ چندین باہر تھکے روزی بندگان اقدس سوار می
 و امرای دولت ہمہ حاضر می گویند و چند تا مطرب خوشخوان
 و لولیایان رقص پیش پیش راه می روند جلور نیز متوجہ می
 بیایند و سحر آرا مثال و بگرد و میز خدیو گیہان تخت مع ارکان
 دولت و معنیان خوش آواز و پری بیکران رقص هر طرف
 تر متوجہ بیایند سحر آرا شدند و سوامی این در ہند چون باو شاہ
 توران ظہیر الدین محمد بابر محیط شد و زمان سلطنت کورگانہ
 بطول انجامی تا این وقت کہ از بد بھادی و سیمہ درونی
 بندگان این آستان ماہ این دولت علیا از مدتی در خسوف
 بحسب ظاہر کہ نام بیامی پا و سعادہ زمان ما حضرت سعادہ
 عالم بہادر است خلد اللہ ملکہ و سلطانہ کہ در نسبت بہشت

اینگونه عبارتها چون خواص را وقت تصنیف دست میبرد هر دو

عوام رواج ندارد از سبب عدم سماعت در حسب روزمره

خوب نمی باشد هر چند در رتبه بالاتر بود و همچنین موج و خنجر

مثال آن مرد که اگر این حرکت عمداً کرده بود و مرک ملازمان

که سبزه رسیدند بود و نتیجه نیک ندیده بود و ریجاسه جانمگو

شده و چنین می باید فذلنی اگر عمداً این حرکت کرده بود یا

می کرد سبزه رسیدی یا می رساند سبزه و نتیجه نیک نمیدید

باندیدی مثال دیگر روزی حضرت ظل سبحانی بر تخت خدشت

جنوه فرماوزرگان دولت همه در رکاب سعادت حاضر

و جمعی از معنیان خوشش او از ورقصل شنایان پرتقا پیکر

پیش پیش جلوریز متوجه بانع سطرار اسعدند و موافق

محاوره خوب و چست رتبه بر وضع هنر بیان برادر عزیزتر از جان
 سلمه الله تعالی بعد دعای عمر و جلانی واضح باو که مکتوب محبت طراز
 مشعر صحت بدنی و متضمن درود در کلکته و ملاقات باستر
 جان لسان صاحب معرفت خان صاحب سراپا لطف و گمان
 مولوی عبدالقادر بهادر و است فیوضه مصحوب ادم ^{عنه} قطب الدین
 صاحب رسید دیده را از مظالم ان نومی و سیزده سروری
 حاصل گردید و مطالب کسور که از قلم سعادت رقم ریخته شده
 بود بی کم و کاست درین نشین بگذرچون این بی سرو پا با جان صاحب
 مدد و نیازی و اخلاص هست و پیوسته جوایبی تو به صحت ایشان
 می باشد از در یافت احوال خیر شتمال این بزرگ نبل عاطفت بحال آن
 سعادت نشان این قدر سرور شده ام که شرح آن زیاده از گفتن و نوشتن است

واسطه ملحق بانحضرت می شود و آنحضرت بچار واسطه حضرت
صاحب قرآن می رسد از سبکه تورا نیان و ایرانیان بکثرت
در هندوستان شذیر سکنه این ولایت را امتیازی در
هر دو فارسی مانند بعضی که طبیعت خوبی داشتند و در نزد صاف
از در عهدا کردند پس بر روزمره نویسی واجب است که روانی در عبارات
پیدا کند و بعد تحصیل روزمره ایران از اهل زبان یاد دهنده زبان
بکسب روزمره که رواج یافته هند است در مکاتیب جاری
در دستگاموا الناس علی قدر عقولهم و لکن
مخاطب ششم زبان و آن بکسب یا صاحب زبان باشد روزمره
ایران بکار برو ما درین مقام برای مثال دور خود می نویسم
یکی برو وضع اهل زبان دومی برو وضع اهل هند و هر دو در

و مردمان مرزاغنی بیک جنگ واقع شدی و دوادم از نطف
 بکار آمدند و پنجاه و دوادم از انطرف کشته شدند و مرادخان و عنایت
 هر دو زخمی در خیز رسیدند و کار می نمودند اندر یک هفته غسل صحت
 خواهند کرد و لیکن خودکدامن عنایت در عرصه بر من تنگ کرده است
 هر چند قسمها میخورم که زودتر شفا خواهد یافت دست از کرب بردا
 دارد و مرزا صادق ملتانی که خدا او را بیامرزد از خوشدامن عنایت الله
 بسیار خوش بود و میگفت که این زن بسیار نیک نهاد است سواری
 پرورش پذیر و خرد و خبر گیری و غوررسی و اما در باب هیچ چیز سر و کار ندارد
 درین رقع خلاف اهل زبان دو لفظ است یکی خسر بپوره و دیگری
 خودکدامن اینهم از جهت رواج باقی هر صحیح و خوب اگر کسی این قدر
 بنویسد بسیار غنیست رقع دیگر از زبان مفضل برادر جان من بعد

در روشن ترین وجه یقین خاطر من است که خان سراپا عنایت
سابق الذکر بقدر امکان سعی و متوجه رونق کاران برادر
خواهند شد خدا در عمر و دولت این بزرگ بیفزاید و بین زمانه
اشنائی که بکار ایشان بجا می آید ایشان هستند بگریزید و بیولا
میر محمد علی صاحب سر پوره خود را نزد من آورده بودند فرمودند
که شما تصدیق کشیده این بجا بیاورید و نواب نصیر الدوله پسر التماس
کردم که نواب صاحب موصوف همراه فوج مرسته که برای تحصیل
و تقاضای باقیات نواب علی با در ترو بالدی آمده بود روانه بلنده
شدند هر گاه قرین صحت و شادمانی مراجعت خواهند فرمود این
سعادت حاصل خواهم نمود و از اخبار تازه این است که در میان دوران
مرسته که برای نگهبانی شب کرد خیر نواب علی با در فرود می آیند

بجای

خودشان را نزد من آورده بودند که ایشان را نزد نواب نصیرالود
 بهادر به بریدالتما کس کردم که نواب صاحب مجموع امیای شغلی
 که برای تحصیل باقیات مبلغ نواب علی بهادر نزد باله را و بیکلبر یکی
 کالپی آمده بود بهانده روانه شدند هر وقت که معالجه تشریف
 بدولت خانه می آرند این سعادت حاصل می کنم و تازه اینکه
 سودان کشخانه را که کرد اتفاق نواب علی بهادر می بوده اند
 با مردمان غنی بیک در هم شوری اتفاق افتاد کسی و در آدم از نظر
 و پنجاه و دو نفر از طرف بدم کار رسیدند مردان و عنایت
 رخصی در اوتاق خودشان بودند چکی دارند هفت از آمد و رفت
 ممنوع خواهند بود بعد از غسل هر جا که خواهد با بکشند بروند مختارند
 لیکن مادر زن عنایت در سخت بی حواسی دارد من از حرکات

بعد از دعا معلوم باد که ذریعہ سعادت مندی بر کسوف فید مجتهد
و تفتیش ورود در کلمه و ملازمت مستر جان لاسدن طلب همراه
جناب خان صاحب و الا مناقب مخدوم مولوی عبدالقادر خان
پادشاه و صاحب ادم شیخ قطب الدین صاحب رسید مطالب من کل
الوجه خالی شد داعی شمارا در جناب خان صاحب مخدوم مخدوم
خصوصیتی است در خصوص سفارستش انان جان عمالبت که زبان
و قلم را متوک خوانند صاحب جناب با قدس ابروی با بار اجرای مردود
خوگ شخصیت کانی کرد جنب ایشان تمام شتایی و استنا
پرستی می برند مرک پدرم که دروغ طلی می نمایند این لاف و کزاف
از دهن آنها زیاده است بخدای و خدا لا شریک که این مردان و مردمان
و اعجوبه روزگار است دیگر اینک درینولا میر محمد علی صاحب بلور زن
خودشان را